

دیوان سراج‌الدین قُمری آملی. به اهتمام دکتر یدالله شکری. تهران. انتشارات معین. ۱۳۶۸.

مولانا سراج‌الدین قُمری^۱ متولد حدود ۵۶۰-۵۵۰ ه.ق. و متوفی ۶۲۵ ه.ق. از جمله شاعرانی است که دیوانش تاکنون چاپ نشده بود و او را با دو سه لطیفه و رباعی^۲ و يك قطعه شعر بسیار معروف در مرثیه^۳ پسرش^۳ می‌شناختیم. اینک دیوان او که برای اولین بار به‌اهتمام مرحوم دکتر یدالله شکری تحت نظر مرحوم دکتر سادات ناصری تصحیح شده زمانی به‌دست ما می‌رسد که هر دو استاد درگذشته‌اند. براین نکته از آن جهت تأکید داریم که اگر به نقیصی در کتاب برمی‌خوریم که به بعضی اشاره خواهد شد از آنجاست که شاید مصحح و استاد راهنمای او موفق به تجدید نظر نهایی نشده‌اند.

باری، سراج‌الدین قمری از شاعران مداح است و علاوه بر مدیحه‌سرایی که فن اصلی اوست در مرثیه و غزل نیز مهارت داشته است. او را از جمله شاعران «حکیم» لقب داده‌اند و نیز از شاگردان فخررازی و استادان خواجه‌نصیر طوسی به‌حسابش آورده‌اند. آنچه هست مردی فاضل بوده و در دو زبان فارسی و عربی استادانه شعر می‌سروده است.

حاشیه:

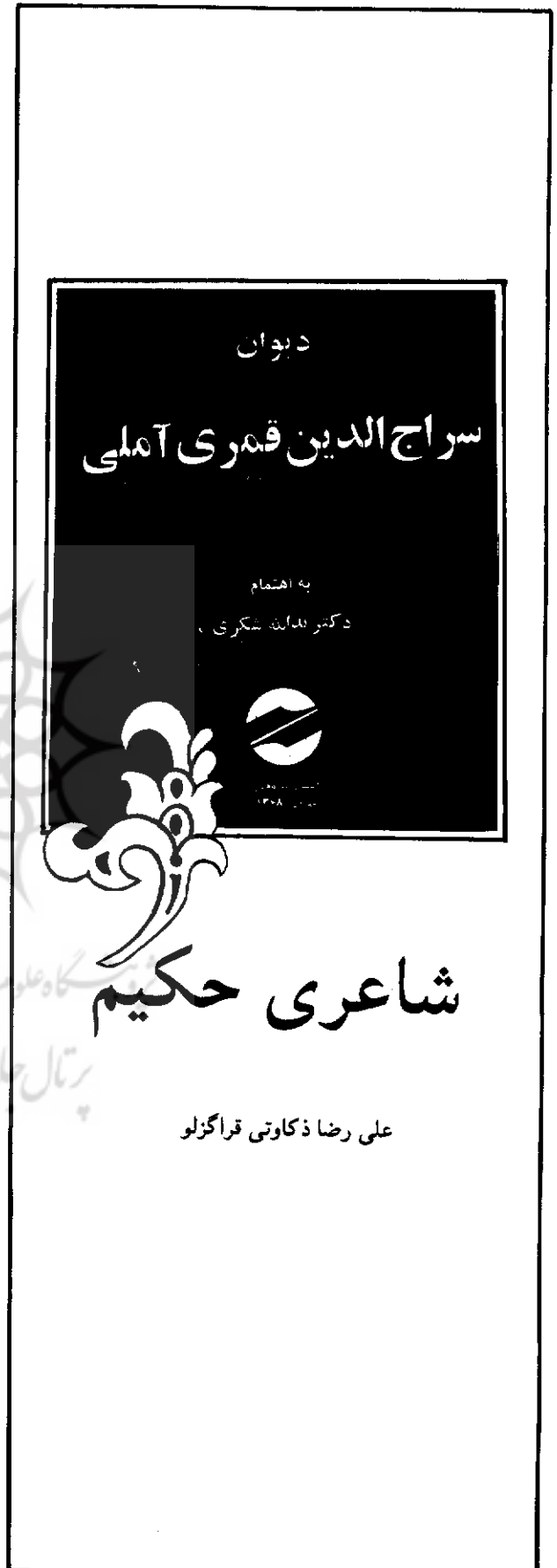
(۱) «مولانا» از القاب سراج‌الدین قمری بوده است (ص ۷۱)، مواد مربوط به احوال این شاعر از کتب قدیم در مقدمه دکتر شکری گردآوری و بررسی شده است.

(۲) رباعی مشهور قمری این است:

ای آب روان سرو برآورده تست
ای سروچمن چمن سرآورده تست
ای غنچه عروس باغ پرورده تست
ای باد صبا این همه آورده تست

(۳) مرثیه مشهور قمری این است:

بوی تو هنوز در چمنهاست
رنگ تو هنوز در سمنهاست
پیراهن پاره پاره گل
در ماتم روی تو کفنهاست
دیدار تو با قیامت افتاد
نیک است، ولی در آن سخنهاست



علی رضا ذکاوتی قراگزلو

شاعرانی که تحصیلات مدرسه‌ای گسترده داشته‌اند بخصوص در قرن پنجم و ششم و هفتم گرایش به حکمت اندیشی دارند - حتی آن کسانی که به حکمت تاخته‌اند. آنچه اندیشه‌های خیامی نامیده می‌شود و در عبارات خراباتی بیان می‌گردد از مضامین عمده شعر این دو سه قرن است و قمری یکی از افراد شاخص این طرز فکر بوده که حمدالله مستوفی او را سراینده «فلسفیات» نامیده و امیر علیشیرنویسی نیز او را در پرداختن به «هزلیات» به عمر خیام مانند کرده است، و عجیب نیست که چند رباعی مشهور مجموعه‌های منسوب به خیام از آن سراج‌الدین قمری باشد:

- من می خورم و هر که چو من اهل بود... (ص ۵۹۸)
- امروز که نوبت جوانی من است... (ص ۵۸۵)
- می گرچه حرام است ولی تا که خورد... (ص ۵۹۳)
- قرآن که بهین کلام خوانند او را... (ص ۵۸۰)
- ماییم خریدار می کهنه و نو... (ص ۶۱۷)

و این علاوه بر اندیشه‌های فلسفیانه‌ای است که در سرتاسر دیوان او پراکنده است از قبیل تأکید بر معاد روحانی (ص ۲۸۶ و ۳۰۵)، بیان تکرار ابدی صحنه‌ها و بی آغاز و بی انجام بودن جهان (ص ۵۲۴)، پافشاری بر جبر (ص ۱۰۶ و ۲۵۴ و ۴۱۲)، ابراز کراهت از ذبح حیوانات بیگناه (ص ۵۴۲) و دست انداختن بعضی چیزهایی که به حق یا ناحق هاله‌ای از قداست بر گرد خود دارد... بدین گونه بعضی معاصرانش به شوخی یا جدی او را «دهری» می‌نامیده‌اند (فریدک مرا خواند دهری، و را چه...؟، ص ۵۴۹) و جای دیگر خطاب به یکی از مخالفان خود گوید:

تو آن خری که ندانی الف ز دم شتر
بران به جای دیگر گاو خود ز خرمن من...
عبادت همه جسمی و آن من جانی است
بر این سرشت مرا آب و خاک روشن من...
به کفر تیره مکن نسبتم که عالم دین
چه آفتاب شد از اعتقاد روشن من
به عمر خویش ز من مورکی نیاز زده است
فراغت است جهان را ز سوز و شیون من (ص ۵۵۲-۵۵۱)

پس اتهامات معاصران در مورد عقاید قمری خالی از غرض و

خصومت نیست و همچنانکه مصحح اشاره کرده است قمری در آخر عمر به راه راست باز آمده و همت بر زهد و تو به مقصود داشته است:

هم ز آتش باده شد دلش سرد
هم دست بشت از آب انگور (ص ۴۷)

به همین قیاس قمری مدیحه سرای محض هم نیست زیرا در دیوان او به انتقادات تند علی‌ه همان سنخ کسانی که مدح کرده بر می‌خوریم که لحن سیف فرغانی را به یاد می‌آورد:

کلیه پیر زنان کرده خراب از پی آن
که مگر قصر تو معمور و معمور گردد
نقش دیوار وی از خون دل بیوه بود
روزی از ظلم تو چون نقش مصور گردد (ص ۱۳۹)

هر يك ز فر بهی به صفت خرس گشته‌اند
وز ظلمهایشان بره عافیت نزار
سلاخ وار پوست ز مردم بکنده‌اند
گازر صفت به جامه نکردند اقتصار (ص ۱۷۶)

تا کسوت شاهان را چون طوق کنی از زر
درویش و توانگر را چون تیغ کنی عریان
ویرانی مسجد را چون سیل به سر پویی
تا بوک کند گیری زان بتکده آبادان (ص ۲۴۰)

او به صراحت تصویر می‌کند که چگونه مأموران حکومتی ترک به ضرب چوب و کتک از مردم اخاذی می‌کردند (ص ۵۳۴):

گاهی ز نَدت چماق سنقر
گاهی کدت شکنجه ارژن
گاه این گوید بده یکر می [= بیست]
گاه آن گوید بیار اوتز [= سی]

و این با «امنیت» که لازمه بقا و نمای موجودات است منافات دارد:

حیوان ز امن یافته‌ست بقا
شجر از امن یافته‌ست نما
ما نمائیم اگر نباشد امن
زانکه مقلوب امن هست نما

قمری حتی در مضمون بندیهایی خیامی مآبانه‌اش نیز تصاویری از بیدادگریهای اجتماعی می‌سازد و از این طریق حساسیت شاعرانه و ادراک اندیشمندانه‌اش را در برابر مسائل انسانی نشان می‌دهد (ص ۵۴۴):

چو رگِ چنگ زنی، خون صراحی ریزی
به تعجب سوی تو چشم بیاله نگران
تو نیندیشی کاین خون دل دادگری است
به ستم ریخته از دیده بیدادگران
تو نمی‌گویی کان چنگ تنِ مظلومی است
رگ و پیه‌اش کشیده ز جفا کینه و ران

این همان تصاویر آشنای روزانه است که در تخیل تکرار شده است، چنانکه در توصیف وضع زادگاهش بر اثر حمله مهاجمان چنین سروده است (در این شعر و چند شعر دیگر قمری غریب و «نامطبوع» بودن وزن نیز جالب است):

آزاده چون درم همه زخم شکنجه خورده
وزّه دار ضرب قهر زدست درم خریده...
تیر عقاب بر که ز زاغ کمان بیجسته
چون مرغ گرسنه ز دل خلق دانه چیده
دیروز هر که بود لباسش نسبیج وحده^۶
امروز عنکبوت بر اعضای او تنیده (ص ۲۸۹)

بدینگونه می‌بینیم که دیوان قمری بیش از آنچه از یک شاعر مداح انتظار می‌رود ارزش دارد. بعضی تعبیرات و واژه‌ها در این دیوان هست که اگر فهرست شود مفید خواهد بود: دراملی^۷ (= نوعی شراب)، منبر (به معنای تخته‌ای که نان بر روی آن می‌اندازند، ص ۱۳۹)، پترک (= پترک، ص ۲۱۰)، کچولی (= رقاص، ص ۲۳۳ و ۴۸۹)، آختو (تلفظ دیگری از خدو، خویو، واخ و تف، ص ۶۴۷). و نیز مرخم کردن فعلها به شیوه قدیم آنچنانکه در مصرع چهارم رباعی زیر به کار رفته است (ص ۵۸۲):

با تویه نساختم و با تو به نساخت
آنکس که بجز شراب کاری نساخت
این تویه سرسری چو زلف بت خویش
صدبار شکسته‌ایم و در پا انداخت [= انداخته‌ایم]

مثنوی «کارنامه» که به پیروی از سنائی در هجو پرداخته خالی از نکاتی نیست اما کاملاً تصحیح نشده. از یک بیت این مثنوی مسلم می‌شود که «شرب الیهود» یعنی تنها خوردن، و کنایه از خست است چنانکه در مصرع اول بیت به «جود» با تعریض اشاره می‌شود:

شرب به شنبه کند. از فرط جود
خالی از اغیار چو شرب الیهود (ص ۶۳۵)

که اگر شراب خوردن در اختفاء مراد بود (آنچنانکه لغت نامه در معنی «شرب الیهود» نوشته) بایستی به همان قیاس «شرب المجوس» و «شرب النصاری» هم گفته می‌شد. در این مثنوی «زرتاق» که گویا اسم صوت است به معنای «آروغ» آمده است (ص ۶۵۱).

غزلهای قمری نیز گرچه کم ولی پخته و خوش مضمون است و در مواردی مورد توجه حافظ بوده (ص ۳۵۶ و ۴۱۷ و ۴۵۰). شباهت مضمون دو بیت زیر خیلی جالب است: قمری گوید:

در خورد آن کمر شوی ار چون میان دوست
وقت وجود هیچ نباشی در آن میان

حافظ گوید:

نبندی زان میان طرفی کمروار
اگر خود را ببینی در میانه

قمری گوید:

بس آن به است که باده خوریم و غم نخوریم

حافظ گوید:

بیا که وضع جهان را چنانکه من دیدم
گر امتحان بکنی می خوری و غم نخوری

حاشیه:

۴) این از مواردی است که فصحای پیش از مغول «گیر» را در معنای «بت پرست» به کار برده‌اند.

۵) ظاهراً «در» بجای «وز» درست تر باشد.

۶) در اصل «نسیج وحدت».

۷) «می دراملی اینک یکی قدح درده» (ص ۲۸۶)، جای دیگر گوید (ص ۴۵۹):

هین نوش کن ز دست نگاران کابلی

جام شراب صافی و لعل «دراملی»

ضمناً این بیت نشان می‌دهد که نگاران کابلی یا «لولیان» به کار ساقیگری نیز می‌پرداخته‌اند، همچنانکه در شعر زیر از حافظ نیز کلمه شنگولان اشاره به همانان است که بنابر تاریخ و افسانه منشأ هندی دارند و از سوی «شنگول» هندی به ایران فرستاده شدند:

به غفلت عمر شد حافظ بیا با ما به میخانه
که شنگولان سرمستت بیاموزند کاری خوش

این را هم بد نیست بدانیم که قمری مثل اکثر اهل فکر و ادب این سرزمین و قلمرو فرهنگی، آخر قدری متمایل به عرفان شده، و آنچه مسلم است سیف‌الدین باخرزی (متوفی ۶۲۹ هـ.ق.) صوفی نامدار آن زمان را ستوده و از نزدیک شدن خود به شاهان اظهار پشیمانی کرده و گفته است که به رسم صوفیان بر یک پا به عذر ایستاده‌ام:

قرب در سلاطین هر کس که هست خواهد
ز آنها منم که دایم خواهم خلاص از آنها
مولای سیف دینم بسته میان چو نیزه
در خدمت ایستاده، همچون علم به یک پا (ص ۶۶)

و از وی درخواست «دستگیری» کرده است:

تا ما اسیر ماییم ما را زما زیانها [است]
ای دستگیر چون ما، ما را برون براز ما

بدینگونه قمری ظاهراً عاقبت بخیر شده، اما همچنانکه مصحح اشاره نموده تذکره نویسان به این جنبه از حیات او توجه نداشته تصویر یکطرفه‌ای از او عرضه کرده‌اند و شاید یکی از علل مهجور ماندن دیوان قمری همین شهرت به فسق و هزالی بوده است.

اکنون با اشاره به چند مورد که در تصحیح به آن توجه نشده و در واقع مصحح و استاد راهنمای ایشان فرصت اصلاح نیافته‌اند، و نیز به چند خطای چاپی، گفتار را به پایان می‌بریم امید که در تجدید چاپ کتاب این موارد مورد نظر قرار گیرد:

□ علی گهر الخ شرف الملك فخر دین آن
کز رأی آصفیش دل جم نمی شکبید (ص ۱۳۴)

مصراع اول به این صورت درست است:

عالی گهر علی شرف الملك فخر دین آن

□ زود بی جان و پریشان و سیه روی شود
هر که گرد گل و مل چون خط جانان گردد

که مصرع اول به این صورت صحیح است:

زود بیجان و پریشان و سیه روی شود

□ در ص ۲۴۰، س ۲۰، کلمه «بی سپهر» غلط و «پی سپهر» درست است.

□ در ص ۲۳۶ کلمه «اضطلاء» غلط چاپی است و «اصطلاء» صحیح است.

□ گردون کحلی از پی چشم توتوتیا
تو ساخته ز سم خر دجال سرمه‌دان (ص ۲۴۵)

که مصرع دوم به صورت زیر درست است:

تو ساخته سُم خر دجال سُر مه‌دان

□ با خود گفتم که باده گه گه بخورم (ص ۶۰۸)

به نظر می‌آید در رباعی مزبور کلمه «بخورم» مناسب باشد.

□ فالتقم هفت مرده لوت زُند
طعنه اندر دهان حوت زُند (?)

ظاهراً مصحح در معنای بیت تردید داشته، یا به تلمیحی که در بیت به کار رفته راه نیافته که علامت سؤال گذاشته. شعر اشاره به «ماهی» یا نهنگی دارد که یونس را بلعید [سوره صافات، آیه ۱۴۲].

□ ص ۴۸۹ «چیز کچولی» غلط و «حیز کچولی» صحیح است. شایسته است که در تجدید چاپ کتاب، فهرس لازم که بدون

آن مطالب کتاب آسان‌یاب نیست و نیز معانی لغات و نوادر و نکات دستوری آن افزوده شود.

مجله زبان‌شناسی

از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی

سال ششم، شماره دوم

با مطالب زیر منتشر شد:

دکتر گیتی دیبوم	■ گرایشهای آوایی و واجی فارسی گفتاری تهران	دکتر بهروز عزیدقتری دکتر محمدرضا باطنی	■ جامسکی و روان‌شناسی روان‌شناسی زبان
دکتر ابوالقاسم سهیلی اصفهانی دکتر علی اشرف صادقی	■ نقد و معرفی ■ مبانی علمی دستور زبان فارسی ■ بررسی گویش قاین	دکتر سیدعلی میرعمادی دکتر علی اشرف صادقی دکتر گارنیک آساطریان رضا ذوقدارمقدم	■ نگاهی به زبان‌شناسی لایه‌ای ■ یک قاعده آوایی زبان فارسی ■ وجه اشتقاق چند واژه کردی ■ فارسی قوچانی